



شماره ۳

مرداد ماه ۱۳۱۳

سال دوم

احوال شاعران ایران

از آغاز پیدایش شعر پارسی تا حمله مغول

تلم آقای نصرالله
فلسفی

۱

چنانکه شعر پارسی از آغاز پیدایش تا کنون در لفظ و معنی با حوادث سیاسی و تحولات اجتماعی و روحی و اخلاقی مردم هر قسمت از ایران متناسب و موافق بوده و ازینرو صورتهای مختلف یافته و فراز و نشیبهای فراوان پیموده است. زندگانی شاعران نیز در هر عصری بمتابعت احوال سیاسی و اجتماعی و اخلاقی زمان دستخوش تحولات و تغییرات گوناگون گشته است.

از آغاز تسلط عرب بر ایران تا پیش از دو قرن که حکام عرب یا دست نشاندهگان ایرانی ایشان بر ایران حکومت داشتند از زبان پارسی کمتر اثری دیده میشود. هر چه میگفتند و می نوشتند از شعر و نثر و تاریخ و تفسیر و علوم و حکمت بعربی بود. پس از آنکه یعقوب لیث صفار دست تسلط خلفای عباسی و عمال ایشان را از قسمت بزرگی از ایران کوتاه کرد و این امر برای ایرانیان دلیر دیگر مانند اولاد زیار و بویه و آل سامان هم سرمشق تحصیل استقلال و تجدید سلطنت ایرانی گردید کم کم از نیروی زبان عرب نیز، خاصه در مشرق ایران، کاسته شد و زبان ملی پارسی رونق گرفت. پادشاهان نزرگوار صفاری و سامانی که حکومت سیاسی را با شمشیر و تدبیر از عرب باز گرفته بودند بشوق شعرای ایرانی نژاد پارسی گوی

برداشتند و با ترویج پارسی زبان عرب را که از کام خشک و تشنه عربستان برون آمده و بهر سوی ایران دراز میشد قطع کردند. سلسله های دیگری مانند غزنویان و سلاجقه و خوارزمشاهیان هم که پس از آن بر نواحی مختلف ایران دست یافتند با آنکه خود اصلا ایرانی نبودند چون از تمدن ایران و رسوم و آداب ملی و درباری سلاطین ساسانی، که سامانیان پس از اسلام نماینده آن بشمار می آیند، تقلید میکردند در ترویج زبان پارسی و تشویق شعرا هم مقلد ایشان شدند و میتوان گفت که درین امر بر سامانیان برتری یافتند. درینجا ازینکه نخستین شعر فارسی در چه زمانی سروده شده و اول شاعر پارسی گوی پس از اسلام ابو حفص سغدی یا ابوالعباس مروزی یا محمد بن وصیف سگزی بوده است سخن نمی گوئیم، چه از موضوع بحث ما خارج است.

چنانکه از تاریخ صفاریان بر می آید نخستین کسی که از شعر عربی اظهار ملال کرد و شعرای ایرانی عربی سرای را بر آن داشت که اشعار پارسی گویند یعقوب لیث صفار بود. نگارنده تاریخ سیستان گوید که «... چون یعقوب بر بیشتر خراسان غلبه کرد و مخالفان خود را بر انداخت شعرا او را بتازی شعری گفتند و چون برو خواندند دریافت... گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد وصیف حاضر بود و دبیر رسائل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود. پس محمد وصیف شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت، پیش از او کسی نگفته بود...»

ولی البته در دوره پادشاهی یعقوب و برادرش عمرو شعر فارسی آن رونق و اعتباری را که در زمان سامانیان و غزنویان یافت نداشته است و شعرای دربار این دو برادر معدود و شاعران ایرانی هنوز در پارسی سرائی مردد بودند.

این تردید چنانکه فردوسی در شاهنامه تصریح کرده است در عهد پادشاهی امیر نصر بن احمد بن اسماعیل سومین امیر سامانی از میان برخاست. نصر بن احمد و وزیر دانش دوست او ابوالفضل محمد بلعمی برای اینکه بنیان نا استوار زبان پارسی آمیخته بعربی بعد از اسلام را استوار کنند و آنرا از دست برب عرب محفوظ دارند، بتزیت شعرای زیر دستی مانند رودکی و شهید و فرالوی و امثال ایشان همت گماشتند و آنان را پارسی سرائی و زنده کردن زبان ملی ایران تحریض کردند و فارسی دری

را زبان رسمی درباری شمردند و بترجمه آثار قدیم ایرانی که عبری نقل شده و در دست بود پرداختند. از آنجمله یکی کلبله و دمنه بود که رود کی آنرا بفرمان ابوالفضل بلعمی از عربی بنظم فارسی در آورد و این چند بیت فردوسی بر آنچه گفتیم دلیلی روشن است:

نبود آن زمان خط بجز بهلوی
بدو ناسزا کس نکردی نگاه
از آن بهلوانی همی خواندند
چنین نامه بر دیگر اندازه کرد
بیسته بهر دانشی بر میان ۲
بدینسان که اکنون همی بشنوی
بدانگه که شد در جهان شاه عصر
که اندر سخن بود گنجور اوی
بگفتند و کوتاه شد داوری
بر او بر خرد رهنمای آمدش
کز و یادگاری بود در جهان
همه نامه بر رودکی خواندند ۴
بسفت این چنین در آکنده را ... ۵

نیشند بر نامه خسروی ۱
همی بود با درج در گنج شاه
چنین تا بتازی سخن راندند
چون مأمون جهان روشن و تازه کرد
دل مؤبدان داشت رای کیان
کلبله بتازی شد از بهلوی
بتازی همی بود تا گاه نصر
گرانمایه ابوالفضل دستور اوی
بفرمود تا پارسی دری
وزان پس بدو رسم و رای آمدش
همی خواستی آشکار و نهان
گزارنده ۳ را یمش بنشانند
به پیوست گویا پراکنده را

رود کی بواسطه صلوات و جوائز نصر بن احمد و وزیر او و سایر بزرگان و اعیان دربار پادشاه سامانی مال و حشمت فراوان یافت و از جمله ندمای خاص آن پادشاه و وزیر ۶ شد و کارش بدانجا رسید که در نزد آن پادشاه «هیچکس محترم تر

- ۱ - یعنی کلبله و دمنه را .
- ۲ - کلبله و دمنه را نخست داذبه پسر دادگشتسپ (عبدالله بن مقفع) ایرانی عبری نقل کرد و او معاصر با منصور خلیفه دوم عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ هجری) بوده است و کلبله و دمنه را بدلخواه خویشتن ترجمه کرده است نه بفرمان خلیفه عباسی . ترجمه کلبله در زمان مابون (یا پدرش هارون بنابر برخی دیگر از نسخ شاهنامه) دطلبی است که جز فردوسی کسی بدان اشاره نکرده است .
- ۳ - یعنی خواننده را .
- ۴ - ازین بیت چنین برمی آید که رودکی هنگام سرودن کلبله نا بینا بوده است .
- ۵ - ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید مترجم کلبله از تازی بنثر پارسی گوید: « که چون ملک خراسان بامیر سدید ابوالحسن نصر بن احمد السامانی رسید رود کی شاعر را مثال داد تا آن را در نظم آورد » و این با گفته فردوسی که ابوالفضل بلعمی وزیر را مشوق رود کی در نظم کلبله می داند تا حدی مخالفست . (کلبله و دمنه طبع دانشمند معظم آقای آقا میرزا عبد العظیم خان قریب ، ص ۲۲) .
- ۶ - سمعانی نگارنده کتاب الانساب در شرح حال رود کی گوید که « ابوالفضل بلعمی همیشه میگفت که رود کی را در عرب و عجم نظیری نیست . »

و مقبول القول تراز و نبود^۱. دارائی او بدان پایه بود که هنگام سفر چهارصد شتر زیر بنه وی میرفت^۲ و دو بیست غلام مخصوص خویش داشت^۳. برای نظم کلیله چهل هزار درم صلح یافت و بر اثر صلوات و جوایز هنگفتی که از امیر سامانی و وزیر او و سایر اعیان و بزرگان زمان بدورسید یکباره دل بکار شاعری بست و یک میلیون و سیصد هزار بیت شعر سرود و استاد شاعران جهان شد و کاخ بلند زبان پارسی را بنیانی نهاد که دست یگانگان و بدخواهان تا هزار سال پس از وی نیز از انهدام آن کوتاه مانده است.

شاعر دوستی و شاعر نوازی نصر بن احمد و جانشینان وی شعر را با خدمت و مداحی پادشاهان و اعیان دولت متوجه ساخت و شاعری نیکوترین وسیله نزدیکی بسلاطین و کسب نام و نان گردید. پس کسانی که ذوق و قریحه و طبع و فضلی داشتند از هر طبقه شاعری پیشه کردند و چون از ممدوحی صاحب کرم نشان یافتند روی بدرگاه وی نهادند، چنانکه فرخی که فرزند غلامی ترک بود چون در خدمتگری سیستانی دهقان سودی ندید بجهتجوی ممدوحی پرداخت و چون از شاعر نوازی امیر ابوالمظفر چغانی خبر یافت از جان و دل حله ای تنید و کالائی از شعر فراهم آورد و با کاروان حله از سیستان بچغانیان شد و از طریق شاعری بدرگاه سلاطین نامدار زمان راه یافت و «کارش بدانجا رسید که تاییست غلام سیمین کمر از پس او برمی نشستند»^۴.

از زمان پادشاهی سامانیان تربیت شعر و نگاهداری ایشان از جمله تشریفات و مراسم سلطنت گردید و شاعران نیز مانند ندیمان و نوازندگان وظیفه خوار سلاطین و اعیان دولت شدند و ملک الشعرائی از جمله مناصب رسمی در باری گشت. پادشاهان چنانکه در مملکت گیری و جمع مال بایکدیگر رقابت میکردند در تربیت و جلب دانشمندان و شعرای نیز بر رقابت پرداختند و مخصوصاً سلطان محمود غزنوی چنانکه در قدرت و عظمت بر پادشاهان همعصر خویش برتری داشت درین امر نیز بر ایشان سبقت جست. این پادشاه با آنکه خود از علم و دانش بهره فراوانی نداشت و فقط در علوم شرعیه تحصیلاتی کرده

۱ - چهار مقاله نظامی عروضی طبع لیدن، ص ۳۲.

۲ - ایضا، ص ۳۳.

۳ - لباب الالباب، ج ۲، ص ۷.

۴ - چهار مقاله عروضی چاپ لیدن، صفحات ۳۶ و بعد.

بود هر جا از شاعر یا عالمی بزرگ خبر می یافت او را بدرگاه خویش می طلبید^۱ و امنای دولت و عمال او هر جا گوینده و دانشمندی قابل می یافتند بحضرت اومی فرستادند.^۲ در اثر تشویقات و صلوات او چنانکه نوشته اند چهارصد شاعر در دربار وی گرد آمدند و آن پادشاه همه سال قرب چهارصد هزار دینار در راه تشویق شعر او علمای صراف میکرد^۳

۱ - چنانکه چون از وجود ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی و ابوالخیر خمار و ابوریحان بیرونی و ابونصر عراق که از علمای بزرگ عصر بودند در دربار ابوالعباس مامون خوارزمشاه خبر یافت کس نزد وی فرستاد و ایشان را بدرگاه خویش خواست و سه تن از آنان یخدمت او پیوستند. (چهار مقاله، صفحات ۷۶ و بعد).

۲ - چنانکه عنصری و بروایتی فرخی را نیز امیر نصر بن ناصر دین برادر محمود که سیهسالار خراسان بود بدربار او رهبری کرد و حسنک وزیر در سال ۴۱۷ امام ابوصادق تبنانی را که از علمای بزرگ نسابور بود بدستور آن پادشاه بحضرت وی برد. (تاریخ بیهقی، چاپ طهران، ص ۲۰۶)

۳ - در باب سخاوت محمود و پسرش مسعود و آنچه این دو پادشاه بشاعران می داده اند از اشعار شاعران و نویسندگان زمان دلائل و مدارک روشن در دست است، از آنجمله در سخاوت محمود عنصری گفته است:

وگر سخاوت گوئی بر سخاوت او
که داد پاسخ سائل جز او بدرهٔ سیم
هزار مثال اندر ترازوی شعرا
.....
بیک عطاسه هزار از گهر بشاعر داد

از آن خزینگی زرد چهرهٔ لاغر

و فرخی در یکی از قصائد خود گوید:
دینار چنان بخشد ما را که بر ما
و در قصیدهٔ دیگر گفته است:
در خانهای ما ز عطا های ملک او
و نیز در قصیدهٔ دیگر:

پیوسته بود خوارترین چیزی دینار

زر عزیز خوار تر از خاک رایگان

که از بس رنگ زر تو سلب زرین شود بر ما
و در ضمن قصیده‌ای که پس از مرگ محمود سروده است بر حال شعرا افسوس میخورد و میگوید:
رفتی و با تو بیکبار برفت آن بازار
شعرا را بتو بازار برافروخته بود

و همین فرخی برای قصیده‌ای که پس از فتح سومنات سرود از سلطان محمود یک بیلوار (یک باربیل) زر گرفت. (تاریخ فخرالدین مبارک‌شاه ص ۵۲) چنانکه عنصری نیز در فتحی دیگر از فتوحات هندوستان از آن پادشاه صد برده و صد بدره زر یافته و خاقانی در یکی از قطعات خود بدین امر اشاره کرده گوید:

... بلی شاعری بود صاحبقران
بله بیت صد برده و بدره یافت
شنیدم له از نقره زد دیکدان

و معزی در یکی از قصائد خود در ضمن ستایش سلطان سنجر اشاره بسخاوت محمود کرده گوید:
او مرا این هر سه بخشید و جواهر بر سری
زینتی و عسجدی و فرخی و عنصری
هر گز از محمود غازی این عطا کی یافتند

وحتی شاعرانی از ممالک در دست و از قلمرو و پادشاهان دیگر مدایحی پیش او میفرستادند و صلوات هنگامت میگرفتند.

گر ز دند از جو دم محمودی بگیتی داستان
گشت باطل جو دم محمودی ز جو دم سنجری
مسعود بن محمود را نیز نویسندگان و شعرای زمان در سخاوت بسیار ستوده اند و ما
از آنجمله بنقل دو بیت از فرخی و دو دوایت از ابوالفضل بیهقی قناعت میکنیم. فرخی گوید:
عطای او از آن بگذشت کورا
جز او از خسروان هرگز که داده است

و بیهقی گوید که: «... و آنچه شعرارا بخشید خود اندازه بود، چنانکه در یکشب
علوی رینتی (زینبی) را که شاعر بود یک پیل بخشید و هزار هزار درم چنانکه عیارش درده درم
نقره نه نیم آمدی و فرمود تا آن صله گران را در پیل نهادند و بخانه علوی بردند و هزار دینار
و پانصد دینار و ده هزار درم کم و بیش را خود اندازه نمود. (تاریخ بیهقی چاپ طهران ص
۱۲۵)» و در جای دیگر گوید: «.. و امیر شاعرانی که بیگانه تر بودند بیست هزار درم فرمود
و علوی زینتی را پنجاه هزار درم بر پیل بیخانه وی بردند و عنصری را هزار دینار دادند (ایضا
ص ۲۷۶) ... این خداوند شعر میخواست و بر آن صلتهای شگرف میفرمود (ایضا ص ۵۳۹)»

۱- از آنجمله غضائری رازی که دهر از دربار محمودی در ری یعنی در مرکز حکومت
مجدالدوله دیلمی میزیست قصائدی در مدح محمود بفرزین میفرستاد و چنانکه مسعود سعد سلمان در ابیات
ذیل اشاره کرده سلطان او را برای هر قصیده هزار دینار صلوات میداد، مسعود گوید (در قصیده خود بدین مطلع:
همیشه دشمن مالست شاه دشمن مال
یکی است او را در بزم و رزم دشمن و مال)

غضائری که اگر زنده باشدی امروز
بهر قصیده که از شهر ری فرستادی
همی چه گوید بنگر در آن قصیده شکر
«بس ای ملک که نه لولو فرو ختم بسام
و بیت اخیر از قصیده معروف غضائریست بمطلع:

(اگر کمال بجای اندر است و جای بمال
که در مدح محمود سروده و اظهار ملال کردن از «زر بی کرانه» محمودی را وسیله مدح وی ساخته
است و عنصری که این قصیده را با قصیده ای بدین مطلع:

خدا بگمان خراسان و آفتاب کمال
جواب گفته نیز اشاره بدانچه از محمود بغضائری رسیده است کرده گوید:

ازو رسید بتو نقد صد هزار درم
ز بنده بودن او چون کشیده باید یال
یکی دیگر از شعرا که از شهری دور شعری بخدمت محمود فرستاده و صلواتی هنگامت یافته
ابو منصور عماره مروزی است که دو بیتی ذیل را بفرزین پیش غلامی از غلامان محمود فرستاد و ازو
درخواست کرد که آنرا هنگامی که سلطان را وقت خوش باشد بدو دهد و غلام آن دو بیتی را وقت
مستی بنظر سلطان رسانید و سلطان فرمود تا دو هزار دینار بر اشترها بار کرده بمر و نزد عماره
فرستادند و آن دو بیتی اینست:

بنفشه داد مرا لعبت بنفشه قبا
بنفشه بوی شد از بوی آن بنفشه سرای
بنفشه هست و نیند بنفشه بوی خوریم
بیاد همت محمود شاه بار خدای
از مجمع الانساب شبانکاره ای، نسخه خطی متعلق بفاضل معظم آقای آقامیرزا اسماعیل خان افشار)